

نقد و بررسی نظر و ادله آیت‌الله خویی در باب ولایت فقیه در عصر غیبت

میلاذ غلامی^۱

سید مجتبی عزیزی^{۲*}

چکیده

هدف: آیت‌الله خویی (۱۳۷۱-۱۳۷۸) از فقهای برجسته معاصر شیعه بود. ایشان به‌عنوان یکی از اصلی‌ترین قائلان به ولایت مقیده فقیه شناخته می‌شود. بررسی نظرات ایشان در مخالفت با ولایت مطلقه و اثبات ولایت مقیده می‌تواند برای شناخت اندیشه و استدلال قائلین به ولایت مقیده مفید باشد. هدف از این پژوهش بررسی و نقد نظر ایشان است.

روش‌شناسی پژوهش: این پژوهش در تلاش است تا با استفاده از روش فقهی اصولی، پس از بررسی نظر و ادله آیت‌الله خویی در باب ولایت فقیه، به نقد ادله ایشان بپردازد. روش فقهی به معنای کاربردی ادله چهارگانه قرآن، سنت، اجماع و عقل برای کشف یک حکم شرعی و یا سنجش نظر یک فقیه درباره آن حکم است. یافته‌ها: آیت‌الله خویی در آثار با اشاره به این که ولایت فقیه (اعم از ولایت مطلقه و ولایت مقیده به امور حسبیه) با ادله لفظی قابل اثبات نیست، ولایت مقیده فقیه در امور حسبه را با استناد به اصول عملیه اثبات می‌کند. این پژوهش نشان می‌دهد که استدلال‌های ایشان مبتنی بر اصول عملیه برای اثبات ولایت مقیده فقیه صحیح و به‌جا به نظر می‌رسد، اما انتقاداتی نیز به استدلال‌های ایشان در نقد ولایت مطلقه و منحصر کردن استدلال‌های ولایت فقیه به اصول عملیه وارد است.

نتیجه‌گیری: آیت‌الله خویی در بیان استدلال‌های قائلان به ولایت مطلقه و نقد آنها دچار اشکالاتی شده است، همچنین تعارضات و ناهمخوانی‌هایی میان استدلال‌های ایشان در بخش‌های مختلف دیده می‌شود و می‌توان بیان داشت که ادله‌ی او با نتیجه‌گیری‌هایش متناسب نیست.

کلیدواژه‌ها: آیت‌الله خویی، حکومت اسلامی، ولایت مقیده فقیه، ولایت مطلقه فقیه، امور حسبه.

Email: gholami.milad.ir@gmail.com

۱- دانشجوی کارشناسی ارشد علوم سیاسی دانشگاه امام صادق(ع)

Email: seyedmojtabaazizi@gmail.com

۲- استادیار دانشکده علوم سیاسی دانشگاه امام صادق(ع)
(نویسنده مسئول)

مقدمه

آیت‌الله العظمی سید ابوالقاسم خویی فقیه و اصولی برجسته‌ی شیعه، در سال ۱۲۷۸ در شهر خوی متولد شد. مقدمات دروس حوزوی را در شهر خود فرا گرفت و در سن سیزده سالگی برای ادامه تحصیل عازم نجف شد و از درس بزرگانی مانند آیات عظام فتح‌الله شریعت اصفهانی^۱، آقا ضیاء‌الدین عراقی^۲، محمدحسین غروی اصفهانی^۳، محمدحسین نائینی^۴ و سیدحسین بادکوبه‌ای^۵ بهره جست. پس از درگذشت آیت‌الله سید محسن حکیم در سال ۱۳۴۹ مرجعیت بسیاری از شیعیان را برعهده گرفت (ر.ک: یادنامه حضرت آیت‌الله العظمی سید ابوالقاسم خویی، ۱۹۹۳: ۶۴). ایشان بی‌تردید از شخصیت‌های اثرگذار تاریخ شیعه است که علاوه بر تدوین کتب مهمی مانند مصباح‌الفقاهه، معجم رجال‌الحديث و ... شاگردان زیادی را نیز در فقه، اصول، رجال و دیگر علوم اسلامی پرورش داده است.

آراء و نظرات سیاسی آیت‌الله خویی به‌عنوان یکی از بزرگ‌ترین و اثرگذارترین فقهای قائل به ولایت مقیده، اهمیتی زیادی دارد. علاوه بر این، نمی‌توان بدون در نظر گرفتن آراء فقهی ایشان در باب ولایت فقیه، درک صحیحی از مشی سیاسی ایشان داشت. همچنین تبیین نظر ایشان در این زمینه می‌تواند در شناخت مقایسه‌ای آراء فقهای معاصر در مساله ولایت فقیه و نیز تطبیق مبانی فقهی مختلف فقها بر نوع عملکرد سیاسی ایشان مفید باشد. لذا در این پژوهش تلاش می‌شود که بر مبنای کتب فقهی باقی‌مانده از آیت‌الله خویی نظر ایشان در باب ولایت فقیه بررسی و نقد شود.

سؤال اصلی این پژوهش این است که نظر آیت‌الله خویی در باب ولایت فقیه چیست؟ سؤالات فرعی این پژوهش را نیز می‌توان این‌گونه برشمرد: ادله آیت‌الله خویی برای اثبات نظر خود در باب ولایت فقیه چیست؟ چه نقدهایی به‌صورت و مواد استدلال ایشان وارد است؟

آیت‌الله خویی از بین کتب متعدد خود، در کتاب‌های «مصباح‌الفقاهه»، «التنقیح فی شرح‌المکاسب» و «التنقیح فی شرح‌العروة‌الوثقی» به مبحث ولایت فقیه به‌صورت تفصیلی پرداخته است. البته از مباحث ایشان در شرح کتاب عروة‌الوثقی تقریرات مختلفی نگاشته شده است که مشهورترین و مورد استفاده‌ترین آنها تقریر آیت‌الله علی غروی تبریزی است که در این پژوهش مورد استفاده قرار گرفته است. همچنین در مجموعه استفتائات ایشان که به‌عنوان «صراط‌النجاه فی اجوبه‌الاستفتائات» و با حاشیه آیت‌الله میرزا جواد تبریزی منتشر شده است، چند سؤال پیرامون ولایت فقیه به چشم می‌خورد که در این پژوهش مورد استناد واقع شده است.

۱. فقیه برجسته شیعه (۱۲۲۸-۱۲۹۹ ش)

۲. فقیه برجسته شیعه (۱۲۴۰-۱۳۲۱ ش)

۳. فقیه برجسته شیعه (۱۲۵۸-۱۳۲۱ ش)

۴. فقیه برجسته شیعه (۱۲۳۹-۱۳۱۵ ش)

۵. فقیه برجسته شیعه (۱۲۵۵-۱۳۱۸ ش)

بیان مسئله

پیرامون آراء آیت‌الله خویی درباره ولایت فقیه ابهاماتی وجود دارد. عده‌ای با توجه به کنش سیاسی ایشان در ماجراهای مربوط به انتفاضه شعبانیه، ایشان را فقیهی سیاسی می‌دانند و عده‌ای دیگر با توجه به متون فقهی به جا مانده از ایشان، معتقد به مخالفت آیت‌الله خویی با دخالت فقها در سیاست هستند. بدون شک بررسی آراء سیاسی آیت‌الله خویی، بدون در نظر گرفتن نظر ایشان درباره ولایت فقیه ممکن نیست. رکن اصلی نظریه سیاسی هر فقیه شیعه در عصر غیبت، نگاه آن فقیه درباره مسئله ولایت فقیه است. بررسی نظر آیت‌الله خویی درباره ولایت فقیه، می‌تواند مبین بخش زیادی از اندیشه‌های سیاسی ایشان بوده و بسیاری از کنش‌های سیاسی ایشان را تفسیر کند.

در بسیاری از محافل علمی برای کشف نظرات یک فقیه در حیطه فقه سیاسی، به جای رجوع مستقیم به آثار او، نظر وی بر اساس خاطرات یا نقل قول‌های به جا مانده از وی تبیین می‌شود. این آثار در جای خود مفید و قابل استفاده است، اما برای کشف و بررسی علمی دقیق نظر یک فقیه در مسائل مربوط به فقه سیاسی لازم است، آثار فقهی وی مورد بررسی قرارگیرد. در این پژوهش تلاش شده است با استناد به آثار فقهی به جا مانده از آیت‌الله خویی، نظر ایشان درباره ولایت فقیه، تشریح و صحت سنجی شود.

پیشینه پژوهش

تاکنون آثار معدودی درباره اندیشه آیت‌الله خویی پیرامون ولایت فقیه نوشته شده است. در یکی از این آثار نویسندگان تلاش کرده‌اند تا موافقت آیت‌الله خویی با ولایت مطلقه فقیه را اثبات کنند. در این مقاله با استناد به برخی عبارات کتاب‌های آیت‌الله خویی مانند منهاج‌الصالحین تلاش شده است تا ولایت مطلقه فقیه به ایشان نسبت داده شود (غلامی و فروغی، ۲۰۱۹: ۲).

یکی از اشکالاتی که به این مقاله وارد است در نظر نگرفتن محوریت متن استفتائات موجود از آیت‌الله خویی است. چرا که در این استفتائات مشخصاً مخالفت آیت‌الله خویی با ولایت مطلقه یا عامه فقیه ذکر شده است که در ادامه مقاله به آن پرداخته می‌شود.

همچنین نویسندگان در این مقاله با استناد به کتاب منهاج‌الصالحین اشاره می‌کنند که آیت‌الله خویی اجرای حدود در زمان غیبت را از اختیارات و وظایف فقیه در زمان غیبت می‌داند و از این نتیجه می‌گیرند که ایشان ولایت مطلقه فقیه را می‌پذیرد (غلامی و فروغی، ۲۰۱۹: ۲)؛ این در حالی است که پذیرش اختیار اجرای حدود در زمان غیبت برای فقها، توسط یک فقیه به معنای پذیرش قطعی ولایت مطلقه توسط او نیست.

پژوهش مهم دیگری که به بررسی نظر و ادله آیت‌الله خویی درباره ولایت فقیه می‌پردازد، کتاب اندیشه سیاسی آیت‌الله خویی نوشته محمد اکرم عارفی است. نویسنده این کتاب معتقد است آیت‌الله خویی ولایت مطلقه فقیه را با ادله نقلی نمی‌پذیرد؛ اما با اتکا به اصول عملیه، دامنه گسترده‌ای از اختیارات برای فقیه در امور حسبه، جواز تصرف فقیه در بسیاری امور حکومتی را قبول می‌کنند. در نهایت در این کتاب نتیجه‌گیری

می‌شود که اندیشه سیاسی آیت‌الله خویی به دلیل شرایط زمانه فرصت رشد نیافته و حالت انفعالی به خود گرفته است (عارفی، ۲۰۰۷: ۱۱۷).

در این کتاب هم مانند پژوهش‌های پیشین به متن استفتائات موجود از آیت‌الله خویی توجه کافی نشده است. متن استفتاء موجود از هر فقیه مبین نظر آن فقیه درباره مسائل فقهی است. در این اثر همچنین فروع و انواع مختلف ولایت فقیه مانند ولایت اذنی و استقلالی از نظر آیت‌الله خویی از یکدیگر تفکیک نشده است. همچنین مبانی و شیوه استدلال آیت‌الله خویی برای پذیرش امور حسبه با اتکا به اصول عملیه مورد بررسی دقیق قرار نگرفته و این مسئله باعث شده است تا دقت اثر در تشخیص بسیاری از مصادیق امور حسبه از نظر آیت‌الله خویی، کاهش پیدا کند.

بررسی سابقه‌ی پژوهش نشان دهنده آن است که در باب نقد و بررسی نظر و ادله آیت‌الله خویی در باب ولایت فقیه در عصر غیبت نیاز به پژوهش دقیق و مراجعه تفصیلی به ادله‌ی ایشان وجود دارد؛ همچنین لازم به نظر می‌رسد متن استفتاء موجود از آیت‌الله خویی درباره ولایت فقیه، به‌عنوان نظر قطعی ایشان در محوریت قرار گرفته و مابقی متون بر اساس آن تفسیر شوند. نوآوری مقاله حاضر نیز همین خواهد بود. همچنین در این پژوهش فروع و مسائل مختلف ولایت فقیه در نظر و ادله آیت‌الله خویی به دقت تفکیک خواهند شد.

روش پژوهش

در این پژوهش از دو روش اسنادی و فقهی استفاده شده است. روش اسنادی در این پژوهش به معنای گردآوری، طبقه‌بندی و تفسیر متونی است که حاوی آراء و ادله آیت‌الله خویی، پیرامون ولایت فقیه است. پس از گردآوری متون و تفسیر اولیه آن، نوبت به تحلیل ادله آیت‌الله خویی با استفاده از روش‌های مرسوم در پژوهش‌های فقهی می‌رسد. اگر روش فقهی را از منظر پارادایم‌های مرسوم در پژوهش‌های آکادمیک بسنجیم، باید آن را در پارادایم تفسیری جای داد.

در حال حاضر پژوهش‌های فقهی رایج در حوزه‌های علمیه‌ی شیعی، به طور معمول از روش استنباطی اصولیان شیعه تبعیت می‌کنند. روش اصولی (ر.ک: آخوند خراسانی، ۲۰۱۴) در برابر روش اخباری (ر.ک: استرآبادی، ۲۰۱۵) از روش‌های رایج کنونی در حوزه‌های علمیه شیعه است. در این روش تلاش می‌شود تا ادله‌ی فقهی شامل کتاب، سنت، اجماع و عقل، مبتنی بر منهج اصولی و با استفاده از نتایج مباحث اصولی به ارائه حکم فقهی منجر شود. (رجحان، ۲۰۰۸: ۹۷) آیت‌الله خویی به‌عنوان یک فقیه مبارز، از همین شیوه در ارائه‌ی نظر خویش بهره برده است و در این مقاله نیز از همین شیوه برای بررسی نظر ایشان و نقد آن استفاده می‌گردد. به‌طور معمول برای استخراج نظر یک فقیه در یک مسئله، مراجعه به متن فتوایی آن فقیه به همراه مراجعه به ادله‌ی تفصیلی فقهی او در درس‌های فقهی، راه مناسبی برای استخراج فتوا و نظر آن فقیه در باب آن مسأله است. در این پژوهش تلاش شده تا با بهره‌مندی از روش فقهی و با استفاده از آثار بر جای مانده از آیت‌الله خویی، نظر و دلایل ایشان در باب ولایت فقیه در عصر غیبت بررسی شود. بر این

اساس در مقاله‌ی حاضر متن فقهی، ادله‌ی مورد نظر فقیه در استنباط آن متن، استفتائات صورت گرفته از ایشان و نحوه‌ی مراجعه به ادله برای درک نظر آیت الله خویی ملاک قرار گرفته است. بر این اساس ابتدا با استناد به آثار آیت الله خویی، نظر ایشان در باب ولایت فقیه تشریح شده و سپس ادله ایشان در این مسئله صورت‌بندی و نقد می‌شود.

مبانی مفهومی

مفهوم ولایت: از جمله مفاهیم بسیار پرکاربرد در اندیشه شیعه مفهوم ولایت است (ایزدی، حسونند، فضل‌ی، ۲۰۱۱: ۳۷)، که به معانی متعددی به کار برده می‌شود. شهید مطهری در کتابی به شش معنای مختلف این مفهوم در اندیشه شیعی می‌پردازد (مطهری، ۱۹۹۸: ۴۶).

ولایت مطلقه یا عامه و ولایت مقیده:

به‌طور کلی در طول تاریخ فقه‌های شیعه دو موضع در قبال مسئله ولایت فقیه داشته‌اند (طحان‌نظیف، قلیچ‌پور و پاک‌نژاد، ۲۰۱۹: ۴۶۶). عده‌ای از فقها مانند امام خمینی (ره) (امام خمینی، ۱۹۹۹، ج ۲: ۶۲۵) معتقدند در زمان غیبت معصوم، همه اختیارات و وظایف سیاسی امام، بر عهده فقیه جامع‌الشرایط است (جوادی آملی، ۲۰۰۴: ۲۴۹). این عده از فقها، در عصر غیبت فقیه را حاکم سیاسی جامعه و مسئول تشکیل حکومت اسلامی و اجرای حدود شرعی می‌دانند (امام خمینی، ۱۹۹۸: ۱۱۴). این دسته از فقها قائل به ولایت مطلقه یا عامه فقیه هستند.

در مقابل، عده‌ای دیگر از فقها مانند آیت‌الله سیستانی معتقدند که همه اختیارات سیاسی امام معصوم در عصر غیبت به فقها واگذار نشده است و اختیارات ایشان تنها در موارد خاصی است. این دسته از فقها معتقدند که در جامعه اموری وجود دارد که بدون رسیدگی به آنها امکان عمل به احکام وجود ندارد، لذا شارع راضی به اهمال در این امور نبوده (ایزدی، حسونند و فضل‌ی، ۲۰۱۱: ۳۷) و افرادی باید متولی این امور شوند. فقها این گونه امور را امور حسبه نامیده و مسئولیت آن را از باب اکتفاء به قدر متیقن بر عهده فقیه می‌دانند. فقهای قائل به ولایت مقیده اختیارات فقیه در عصر غیبت را تنها در همین محدوده دانسته و دخالت فقیه در اموری بیش از این را جایز نمی‌دانند. البته بین فتاوی فقها، اختلافاتی در تعیین محدوده امور حسبه وجود دارد (ر.ک: تبریزی، ۱۹۹۵، ج ۱: ۱۰) این دسته از فقها قائل به ولایت مقیده فقیه هستند.

نظر آیت‌الله خویی در باب ولایت فقیه

از پاسخ‌های مندرج در مجموعه استفتائات آیت‌الله خویی به تصریح روشن می‌شود که ایشان ولایت فقیه را تنها در امور حسبه می‌پذیرد و قائل به ولایت مطلقه فقیه نیست. ایشان در پاسخ به سؤال یکی از مقلدینشان در باب ولایت مطلقه فقیه این گونه می‌نویسد:

در ثبوت ولایت مطلقه برای فقیه جامع‌الشرایط اختلاف است و اکثر فقه‌های شیعه قائل به عدم ثبوت آن هستند و این ولایت فقط در امور حسبه ثابت است (خویی، ۱۹۹۷: ۱۲).

ایشان همچنین در پاسخ به سؤال دیگری از مقلدینشان در باب ولایت فقیه می‌نویسد:

«اما ولایت در امور حسبیه، مانند حفظ اموال فرد غائب و اموال ایتما اگر برای آن متصدی مانند ولی نبود، برای فقیه جامع‌الشرایط ثابت است و همین طور است موقوفاتی که از جانب واقف برای آن متصدی تعیین نشده باشد و در مرافعات نیز فصل خصومت بر عهده فقیه است، اما مشهور بین فقها در بیشتر از آن (یعنی ولایت مطلقه)، عدم ثبوت است» (خویی، ۱۹۹۷: ۹).

نگاه کلی آیت‌الله خویی به مسئله ولایت فقیه در پاسخ به همین دو استفتاء کاملاً مشهود است. اما نظر ایشان در این مسئله دارای فروعات و اجزاء قابل بررسی دیگری نیز هست. ایشان در کتاب «مصباح الفقاهه» به طور کلی سه شأن و منصب برای فقیه در عصر غیبت می‌شمرد: ۱. افتاء و اعلام نظر فقهی در مسائل شرعی، ۲. قضاوت و رفع خصومت و ۳. تصرف در اموال و انفس.

برای فقیه سه منصب وجود دارد: اولین آن افتاء در جایی است که مردم در عمل به آن نیازمند هستند و مورد آن مسائل فرعیه و موضوعات استنباطیه است و این از مواردی است که هیچ شکی در آن نیست ... دومی: قضاوت و هیچ شکی در ثبوت این منصب نیز برای او نیست ... سومی: ولایت تصرف در اموال و انفس ... (خویی، ۱۹۹۶: ۳۴).

ایشان در کتاب «التنقیح فی شرح المکاسب» نیز همین مطلب را ذکر کرده و تأکید می‌کند که در بین فقهای شیعه اختلافی در ثبوت منصب اول و دوم برای فقیه نیست و اختلاف فقها در حدود و ثغور منصب سوم است (خویی، ۲۰۰۴: ۱۵۶). آیت‌الله خویی برای روشن‌تر شدن موضوع به پیروی از شیخ انصاری، منصب سوم را نیز به دو وجه تقسیم می‌کند: ولایت استقلالی و ولایت اذنی. در نگاه آیت‌الله خویی ولایت استقلالی به معنای ثبوت حق دخالت ابتدائی، مستقل و بدون واسطه برای فقیه در انفس و اموال مردم است. ولایت اذنی نیز به معنای آن است که کسی بدون اذن فقیه حق تصرف در امور ولایی را ندارد و برای رسیدگی به این امور اجازه فقیه لازم است (خویی، ۱۹۹۶: ۳۴).

ایشان ولایت عامه فقیه را در هیچ کدام از دو وجه اخیر ثابت نمی‌داند و معتقد است هیچ دلیل عقلی یا نقلی ولایت استقلالی یا اذنی فقیه را ثابت نمی‌کند، بلکه ولایت مقیده‌ی فقیه بر اساس اصول عملیه ثابت می‌شود. ایشان این مطلب را در دو کتاب «مصباح الفقاهه» و «شرح مکاسب» این گونه بیان می‌کنند: ولایت استقلالی: و در هر حال هیچ دلیلی برای اثبات ولایت استقلالی و استقلال فقیه در تصرف وجود ندارد، جز توهماتی که ناشی از برخی روایات است ... (خویی، ۱۹۹۶: ۴۲).

ولایت اذنی: حاصل آن که برای فقیه ولایت به معنای دوم (ولایت اذنی) نیز اثبات نمی‌شود جز در برخی موارد ... (خویی، ۲۰۰۴: ۱۷۲).

همان‌طور که از کلام آیت‌الله خویی روشن است، ایشان ولایت اذنی فقیه را در برخی امور، از باب حسبه می‌پذیرد. البته آن چه از کتاب دیگر ایشان، «التنقیح فی شرح العروه الوثقی» استنباط می‌شود، این است که آیت‌الله خویی ولایت استقلالی فقیه را نیز به شکل محدود و مقید در امور حسبه می‌پذیرد (خویی، ۱۹۹۸: ۳۶۰؛ خویی، ۱۹۹۶: ۴۴)، اما این پذیرش نیز مستند به ادله نیست، بلکه بر اساس اصول عملیه است.

ادله آیت‌الله خویی در باب ولایت فقیه

آیت‌الله خویی برای اثبات نظرش در ولایت فقیه به ادله مختلف عقلی و نقلی استناد می‌کند. ایشان در کتب مختلف، ذیل مبحث ولایت فقیه، پیش از آن که به ارائه دلایل برای اثبات ولایت مقیده بپردازند، ادله ولایت مطلقه را مورد نقد قرار می‌دهد. در این پژوهش نیز نخست، انتقادات ایشان به ادله ولایت مطلقه بررسی شده و در ادامه ادله ایشان برای اثبات ولایت مقیده بررسی می‌شود. مطالب آیت‌الله خویی در دو کتاب مصباح الفقاهه و شرح مکاسب در ذیل مباحث ولایت فقیه بسیار شبیه به هم است. از آن جایی که کتاب مصباح الفقاهه در محافل علمی به‌عنوان یکی از مهم‌ترین و اصلی‌ترین کتب ایشان شناخته می‌شود بیشتر مستندات این بخش پژوهش از این کتاب است، اما سایر کتب ایشان نیز مورد توجه کامل قرار گرفته است.

نقدهای آیت‌الله خویی به ولایت مطلقه فقیه

انتقادات آیت‌الله خویی به ادله ولایت مطلقه را نیز می‌توان به سه دسته کلی تقسیم کرد. برخی از اشکالات ایشان به شکل خاص متوجه ولایت استقلالی فقیه است و برخی دیگر متوجه ولایت اذنی فقیه، دسته سوم از اشکالات نیز متوجه هر دو نوع (ولایت استقلالی و ولایت اذنی) است.

نقدهای آیت‌الله خویی بر ادله ولایت استقلالی

آیت‌الله خویی اهم ادله قائلین به ولایت فقیه، برای اثبات ولایت استقلالی را روایات می‌داند و معتقد است که همه این روایات قاصره‌السند و یا قاصره‌الدلاله هستند (خویی، ۱۹۹۶: ۴۳). روایاتی که آیت‌الله خویی برای نقد ولایت استقلالی به آنها می‌پردازد را می‌توان این‌گونه خلاصه کرد:

روایاتی که در آن ذکر شده است که انبیاء درهم و دیناری از خود به ارث نمی‌گذارند بلکه احادیث خود را به ارث گذاشته و هرکس از این احیث بهره‌برد ولایت بر انفس و اموال مردم را نیز به ارث برده است. آیت‌الله خویی در نقد نظر قائلین به ولایت مطلقه تصریح می‌کنند که این روایت دلالتی بر اثبات ولایت مطلقه فقیه ندارد، چرا که ولایت از اموری نیست که قابلیت به ارث رسیدن داشته باشد. ایشان مدلول این روایت را صرفاً در این نکته خلاصه می‌کنند که انبیاء الهی تمایلی به جمع‌آوری درهم و دینار ندارند (خویی، ۱۹۹۶: ۴۲).

(لازم به ذکر است که اکثر اشکالاتی که آیت‌الله خویی نسبت به ادله قائلین به ولایت مطلقه مطرح می‌کند وارد نیست. علاوه بر آن ایشان در بسیاری از موارد آیات و روایات را اشتباه نقل می‌کنند که در بخش بعدی مقاله به همه این موارد پرداخته خواهد شد).

آیت‌الله خویی بیان می‌دارد که یکی دیگر روایاتی که برای اثبات ولایت مطلقه به آن استناد می‌شود چنین است: (و العلماء أمناء الله فی حلاله و حرامه). ایشان امین بودن فقها را دال بر ولایت آنها بر انفس و اموال نمی‌دانند. ایشان یک قدم فراتر رفته و حتی منظور از علما در روایت را نیز فقها ندانسته و آن را ناظر به امام معصوم تعبیر می‌کنند. ایشان برای اثبات مدعای خود به حدیثی در کتاب کافی استناد می‌کنند که در آن اشاره شده است عالم فقط ائمه (ع) بوده و شیعیان متعلم هستند (خویی، ۱۹۹۶: ۴۳).

آیت‌الله خویی روایت دیگری را این گونه نقل می‌کند: مجاری الامور فی ید العلماء بالله. ایشان منظور از علما در این روایت را نیز ائمه(ع) برمی‌شمردند و اشاره می‌کنند که حتی اگر بپذیریم که منظور از علما در این روایت فقها هستند باز هم این روایت دلالتی بر مدعی ندارد، زیرا به نظر ایشان این روایت فقط دلالت بر این دارد که جریان امور در دست فقها است نه این که در کسی در دست کسی جز او نیست، و از آن جایی که اثبات شیء نفی ما عدا نمی‌کند، پس ممکن است مجاری امور در دست دیگران نیز باشد. آیت‌الله خویی در آخر متذکر می‌شود که نهایت چیزی که می‌توان از این روایت برداشت کرد اجازه تصرف فقیه در امور حسبه است (خویی، ۱۹۹۶: ۴۳).

آیت‌الله خویی روایت مشهور دیگری را نیز این گونه ذکر می‌کند: «علماء امتی کانبیاء بنی اسرائیل». ایشان این روایت را نیز دال بر ولایت مطلقه فقیه نمی‌دانند. زیرا در این روایت علمای امت اسلام به منزله انبیاء بنی اسرائیل شمرده شده اند و این تنزیل نمی‌تواند در همه جهات باشد، زیرا بسیار پیش می‌آید که در یک تنزیل فقط وجه شبه خاصی مدنظر باشد. مانند این که کسی بگوید زید به منزله شیر است. قطعاً مراد از این تنزیل این نیست که زید مانند شیر درنده خو یا مردار خوار است، بلکه منظور از آن اشاره به شجاعت شیر است. در تنزیل مورد نظر نیز منظور آن است که علمای امت، اجر و ثواب انبیاء بنی اسرائیل را می‌برند و در تبلیغ دین مانند آنها هستند (خویی، ۱۹۹۶: ۴۳).

آیت‌الله خویی روایتی از پیامبر(ص) را که به آن برای اثبات ولایت مطلقه استناد می‌شود را این گونه نقل می‌کند: خدا یا جانشینان من را رحمت کن. سپس گفته شد جانشینان شما چه کسانی هستند؟ و پیامبر(ص) پاسخ دادند کسانی هستند که پس از من می‌آیند و احادیث من را روایت می‌کنند. آیت‌الله خویی این روایت را نیز دال بر ولایت مطلقه فقیه نمی‌داند و معتقدند که جانشینی فقها که در این حدیث به آن اشاره شده است صرفاً در روایت حدیث است (خویی، ۱۹۹۶: ۴۴).

آیت‌الله خویی در رد مطالب شیخ انصاری، روایتی از نهج البلاغه را این گونه نقل کرده و دلالت آن بر ولایت مطلقه فقیه را مورد نقد قرار می‌دهد: أولی الناس بالانبياء اعلمهم بما جاؤا ان اولی الناس بآبراهیم للذین اتبعوه. ایشان این روایت را نیز دال بر ولایت فقیه نمی‌دانند و معتقدند که اولویت ذکر شده در روایت موجب ولایت متبوع برای تابع نمی‌شود (خویی، ۱۹۹۶: ۴۴).

از نظر آیت‌الله خویی توقیح شریف نیز دلالتی بر ولایت مطلقه فقیه ندارد. در این روایت ذکر شده است که فقها حجت ائمه معصوم(ع) بر شیعیان هستند و امامان(ع) حجت خدا بر آنها. آیت‌الله خویی این حجیت را تنها در احکام می‌داند و معتقد است که این موضوع موجب ولایت در تصرف نیست (خویی، ۱۹۹۶: ۴۵). آیت‌الله خویی بحثی طولانی‌تر را پیرامون مقبوله عمر بن حنظله به‌عنوان یکی از اصلی‌ترین ادله ولایت فقیه مطرح می‌کند. ایشان روایت عمر بن حنظله را این گونه نقل می‌کنند: وأما المقبولة قال فسألت ابا عبد الله (ع) عن رجلین من أصحابنا تنازعا فی دین أو میراث، فتحاکما إلی السلطان أو إلی القاضي أیحل ذلك إلی أن قال قد جعلته علیکم حاکما وفي ذیله ینظر من کان منکم قد روی حدیثنا ونظر فی حلالنا وحرماننا وعرف احکامنا فیرضوا به حکما فانی قد جعلته علیکم حاکما، آیت‌الله خویی نخست قول میرزای نائینی در اثبات

دلالت مقبوله عمر بن حنظله را نقل می‌کنند. میرزای نائینی معتقد است که منظور از حکومت در روایت، ولایت عامه است و صرفاً قضاوت نیست زیرا حاکم کسی است که با در دست داشتن ابزار قدرت، اختیار امور سیاسی جامعه را در دست دارد و این جایگاه قاضی نیست و با آن متفاوت است. گرچه گاهی پیش می‌آمده که این دو جایگاه با هم یکی شوند. از صدر روایت و سؤالی هم که پرسش کننده از امام معصوم(ع) می‌پرسد این طور به نظر می‌رسد که منظور از حاکم، ولی عام است، زیرا در صدر روایت از حکم شرعی تحاکم به سلطان یا قاضی طاغوت سؤال شده است و به نظر می‌رسد که عبارت حاکم در مقابل سلطان باشد. آیت‌الله خویی پس از تقریر نظر میرزای نائینی به نقد آن می‌پردازد. آیت‌الله خویی در نقد نظر میرزای نائینی به موارد زیر استناد می‌کند: اول، گرچه در زمان‌های سابق و حتی در این زمان قاضی و سلطان عرفاً متفاوت هستند، اما حاکم و قاضی یک مفهوم هستند. دوم، این که در بعضی روایات از قول امام معصوم(ع) گفته شده است که من فقها را قاضی بر شما تعیین کرده‌ام نیز نشان‌گر همین موضوع است. سوم، در صدر همین روایت نیز لفظ قاضی به کار رفته است و نشان دهنده آن است که منظور از حاکم قاضی است. چهارم، این که لفظ حاکم در مقابل سلطان باشد نیز درست نیست زیرا سلطان یک مفهوم است و حاکم یا قاضی مفهومی دیگر و مراعات معمولاً گاهی به قاضی ارجاع داده می‌شود و گاهی به سلطان (خویی، ۱۹۹۶: ۴۶).

نقدهای آیت‌الله خویی بر ادله ولایت اذنی

این ادله و انتقادات وارده به آنها توسط آیت‌الله خویی را می‌توان این گونه خلاصه کرد:

یکی از روایاتی که شیخ انصاری برای اثبات ولایت اذنی فقیه به آن استناد می‌کند بخشی از توقیع شریف است. آیت‌الله خویی این روایت را این گونه نقل می‌کند: واما الحوادث الواقعة فارجعوا فیها إلی رواة حدیثنا فانهم حجتي علیکم وانا حجة الله. ایشان پس از نقل این روایت به بررسی دلالت آن بر ولایت اذنی فقها در عصر غیبت می‌پردازد. در این روایت اشاره شده است که در صورت رخ دادن حوادث مختلف باید در آن به روات حدیث رجوع کرد. ایشان رجوع به روات حدیث در این روایت را به معنای وجوب اذن از آنها برای تصرف در مسائل مربوط به آن حوادث نمی‌دانند و معتقدند که عبارت (فیها) در متن روایت دال بر این است که رجوع به روات حدیث صرفاً برای کشف حکم مسائل مربوط به حوادث است. چرا که رجوع کردن به کسی در واقعه‌ای خاص به معنای استفتاء حکم آن واقع از آن فرد است (خویی، ۱۹۹۶: ۴۶). آیت‌الله خویی بخش دوم روایت را نیز دال بر ولایت فقیه نمی‌داند. ایشان معتقد هستند که آنچه از متن روایت برمی‌آید این است که فقها توسط ائمه شیعه(ع) به عنوان حجت بر مردم نصب شده‌اند و نه توسط خداوند. ایشان همچنین معتقد هستند که این حجیت نیز دلالتی بر اعتبار اذن فقها در تصرف ندارد بلکه نشان دهنده حجیت فتوای و آراء فقها در مسائل شرعی است. ایشان عبارت قرآن کریم: (فله الحجة البالغة) را مؤیدی بر همین مطلب می‌دانند (خویی، ۱۹۹۶: ۴۷). آیت‌الله خویی منظور از حوادث واقعه را نیز مسائل مستحدثه فقهی می‌دانند (خویی، ۱۹۹۶: ۴۸).

آیت‌الله خویی استناد به عبارت معروف «السلطان ولی من لا ولی له» را نیز دال بر ولایت فقیه نمی‌داند. زیرا اولاً این عبارت در کتب روایی شیعه موجود نیست و حتی اگر بگوییم که در کتب روایی اهل سنت موجود است، باز هم نمی‌توان به آن استناد کرد؛ زیرا سند آن برای علمای شیعه قابل قبول نیست و ضعف سندی آن نیز به دلیل شهرت عملی جبران نشده است و حتی اگر بپذیریم که جبران شده است مضمون عبارت، دلالتی بر ولایت فقیه ندارد؛ زیرا در متن آن اشاره شده است که سلطان ولایت کسانی را که ولی ندارد بر عهده دارد و اشاره‌ای به ولایت فقها ندارد (خویی، ۱۹۹۶: ۴۹).

نقد‌های آیت‌الله خویی بر ادله مشترک ولایت اذنی و استقلالی

همان طور که قبلاً ذکر شد برخی انتقادات آیت‌الله خویی به ادله ولایت مطلقه فقیه، ناظر به ادله‌ای است که به یک اندازه بر ولایت اذنی و استقلالی دلالت دارند و می‌توان آنها را ادله مشترک ولایت فقیه نامید. این انتقادات را می‌توان این گونه خلاصه کرد.

آیت‌الله خویی یکی از ادله قائلان به ولایت مطلقه فقیه را این گونه تقریر می‌کند: ولایت مطلقه و لزوم وجود ولی عام در جامعه به شکل کبری در میان اهل سنت موجود است، گرچه آنان در تشخیص صغرای این مسئله دچار اشتباه شده و ولی واقعی را تشخیص نداده‌اند. اما این اشتباه به قطعیت کبری ضربه‌ای نمی‌زند و اصل لزوم وجود ولی عام در جامعه ثابت است. درباره صغری نیز زمانی که امر ولایت در عصر غیبت دایر بین فقیه و غیر فقیه باشد، اولویت با فقیه است و ولایت به او تعلق دارد. آیت‌الله خویی پس از این تقریر به نقد آن می‌پردازد. از نظر ایشان کبرای این قیاس قابل اثبات نیست زیرا بسیار محتمل است که این قضیه نیز مانند قضایای بسیار دیگر، از بدعت‌های عامه باشد و باید برای اثبات این کبری دلیلی معتبر آورد که از نظر آیت‌الله خویی چنین دلیلی وجود ندارد (خویی، ۱۹۹۶: ۵۰).

طبق ادعای آیت‌الله خویی بعضی معاصرین ایشان معتقدند کبرایی که در استدلال قبلی نزد اهل سنت ثابت بود، در نزد شیعه نیز به موجب روایاتی مانند توقیع شرف ثابت است، زیرا در توقیع شرف آمده است (آیت‌الله خویی در این جا توقیع شریف را با مقبوله عمر بن حنظله اشتباه می‌گیرد که در بخش نقد به آن پرداخته می‌شود) که دو نفر از شیعیان برای رفع منازعه میان خود به سلطان یا قاضی طاغوت مراجعه کرده‌اند. این مسئله نشانگر آن است که اصل لزوم وجود ولی عام در جامعه‌ی شیعه مفروض است و از آن جایی که ممکن نیست که کسی جز فقیه را برای مقام ولایت در جامعه شیعه در عصر غیبت متصور شویم پس فقیه در عصر غیبت ولایت عام دارد. آیت‌الله خویی این استدلال را برای اثبات ولایت فقیه تام نمی‌داند و معتقد است در روایت عمر بن حنظله تنها به مسئله رفع مرافعات و منازعات میان شیعیان اشاره شده است و چون سؤال فقط پیرامون رفع منازعه بوده است انتصاب فقیه نیز فقط در این مورد است (خوئی، ۱۹۹۶: ۵۰).

ادله آیت‌الله خویی در اثبات ولایت مقیده فقیه

در نگاه آیت‌الله خویی، ولایت فقیه با ادله لفظی قابل اثبات نیست. لذا ایشان برای اثبات ولایت فقیه در امور حسبه به اصول عملیه استناد می‌کند. همان طور که پیشتر ذکر شد به نظر می‌رسد که آیت‌الله خویی ولایت فقیه را در امور حسبه می‌پذیرد اما نه از راه ادله بلکه از راه اصول عملیه. از نظر ایشان در مواردی که شک در ولایت داشتن فقیه در آنها موجب جریان اصل برائت می‌شود ولایت برای فقیه ثابت نیست، اما در مسائلی که مجرای اصله الاشتغال یا الاصله الاحتیاط هستند، در صورت ضرورت اقدام، ولایت فقیه از باب اکتفاء به قدر متیقن ثابت است (خویی، ۱۹۹۸: ۳۶۰). ایشان این استدلال را هم در ولایت استقلالی و هم در ولایت اذنی صادق می‌دانند (خویی، ۱۹۹۶: ۴۴). اما برای اثبات مدعای فقط در ولایت اذنی ادله تفصیلی و فروع بیشتری را ارائه می‌کنند و از تفصیل در بحث ولایت استقلالی پرهیز می‌کنند. البته در برخی کتب ایشان از جمله منهاج الصالحین، به برخی از مصادیق ولایت استقلالی از نظر ایشان اشاره شده است. برای مثال به نظر می‌رسد آیت‌الله، جهاد ابتدایی را از مصادیق امور حسبه می‌داند. وی در این کتاب پس از اثبات اصل مشروعیت اصل جهاد ابتدایی در زمان غیبت، به این بحث می‌پردازد که آیا اذن فقیه برای جهاد در این زمان شرط است یا نه؟ ممکن است در نگاه اول این طور به نظر برسد که موضوع بحث در اینجا ولایت اذنی است. اما آیت‌الله خویی در ادامه مطالب خود اشاره می‌کند که نه تنها اذن فقیه برای جهاد ابتدایی در زمان غیبت شرط است بلکه فرماندهی و اداره امور نظامی مسلمین نیز بر عهده فقیه است. این استدلال نشان دهنده آن است که ایشان ولایت استقلالی فقها در جهاد ابتدایی را در زمان غیبت می‌پذیرند^۱ (خویی، ۲۰۰۴، ج ۱: ۳۶۶).

آیت‌الله خویی مسائل مربوط به ولایت اذنی را حسب موضوع شک در آن مسئله در چهار فرع دسته‌بندی کرده و حکم را جداگانه بر اساس اصول عملیه بررسی می‌کند.

شک در جواز تصرف (مثال حدود و تعذیرات): فقیه ولایت اذنی دارد (خویی، ۱۹۹۶: ۵۰).

شک در اعتبار شرط اضافه در صحت (مثال نماز میت): اگر نسبت به اصل مشروعیت عملی و وجوب آن بدون هیچ قیدی علم داشته اما در این که آیا اذن فقیه در آن شرط واجب است یا خیر، شک داشتیم (متعلق شک در این موارد واجب است نه اصل وجوب) این شک در حکم شک در شرط اضافه است و اصل جاری در آن اصل برائت است پس اجازه گرفتن از فقیه در آن لازم نبوده و فقها در این گونه موارد ولایت ندارند (خویی، ۱۹۹۶: ۵۱).

۱. لو قلنا بمشروعية أصل الجهاد في عصر الغيبة فهل يعتبر فيها إذن الفقيه الجامع للشرائط أو لا؟ يظهر من صاحب الجواهر (قدس سره) اعتباره بدعوى عموم ولايته بمثل ذلك في زمن الغيبة.

و هذا الكلام غير بعيد بالتقريب الآتي، وهو أن على الفقيه أن يشاور في هذا الأمر المهم أهل الخبرة والبصيرة من المسلمين حتى يطمئن بأن لدى المسلمين من العدة والعدد ما يكفي للغلبة على الكفار الحربيين، و بما أن عملية هذا الأمر المهم في الخارج بحاجة إلى قائد و أمر يرى المسلمين نفوذ أمره عليهم، فلا محالة يتعين ذلك في الفقيه الجامع للشرائط، فإنه يتصدى لتنفيذ هذا الأمر المهم من باب الحسبة على أساس أن تصدى غيره لذلك يوجب الهرج و المرج و يؤدي إلى عدم تنفيذه بشكل مطلوب و كامل (منهاج الصالحين، ص ۳۶۶).

شک در اصل وجوب (مثال نماز جمعه): اگر متعلق شک اصل وجوب بود و در ثبوت تکلیفی بدون اذن فقیه شک داشتیم اذن فقیه برای وجوب آن موضوع شرط است و بدون اجازه فقیه آن موضوع واجب نمی‌شود، اما تحصیل اذن فقیه در آن واجب نیست. آیت‌الله خوئی نماز جمعه را از این قسم مسائل می‌داند (خوئی، ۱۹۹۶: ۵۱).

شک در جوار تصرف بدون احتمال وجوب (مثال اوقاف عامه و سهم امام در خمس): اگر اصل مشروعیت فعلی در صورت اذن فقیه نزد ما روشن بود و احتمال وجوب آن را هم نمی‌دادیم و در جواز آن فعل یا تصرف بدون اذن فقیه شک داشتیم اذن فقیه در آن موضوع معتبر است، اما این اعتبار از باب ولایت فقیه نیست بلکه از باب اکتفا به قدر متیقن است. چرا که برای ما روشن است که اصل جاری در این گونه موارد اصل عدم ولایت است و چون تصرف در اموری که اصل جاری در آنها عدم ولایت است، خلاف اصل است پس باید به حداقل تصرف توسط حداقل افراد محتمل برای تصرف در آن اکتفا کرد. از نظر آیت‌الله خوئی تصرف در سهم امام از این قسم موضوعات است. زیرا اصل بر آن است که تصرف در مال غیر جایز نیست؛ اما در عصر غیبت ناگزیر از تصرف در سهم امام هستیم (اگر قائل به عدم جواز دفن آن یا ریختن آن در دریا باشیم)، لذا باید برای تصرف در سهم امام به قدر متیقن که فقیه است اکتفا شود. پس اذن فقیه برای تصرف در سهم امام لازم است (خوئی، ۱۹۹۶: ۵۱).

شک در دو امر: وجوب و جواز تصرف (مثال اموال صغار و مجانین) فقیه در بخش شک در وجوب ولایت اذنی ندارد ولی در جواز تصرف ولایت اذنی دارد (خوئی، ۱۹۹۶: ۵۲).

نقد آراء آیت‌الله خوئی در باب ولایت فقیه

با توجه به بررسی بالا، می‌توان انتقادات زیر را به نظر، مبانی و ادله آیت‌الله خوئی وارد ساخت.

عدم تناسب ادله با نتیجه‌گیری در اثبات ولایت مقیده

ادله آیت‌الله خوئی در اثبات ولایت مقیده در اولین نگاه صحیح و بدون اشکال به نظر می‌رسد. دست‌بندی ایشان در امور مختلف و تعیین مجرای آن در اصول عملیه از ابتکاراتی است که قوت اصولی آیت‌الله خوئی را نشان می‌دهد. تنها اشکالی که متوجه این ادله است آن است که با همین ادله می‌توان ولایت مطلقه فقیه را نیز اثبات کرد. ایشان در اثبات ولایت اذنی مقیده فقیه استدلال کرد که در اموری که مشمول اصل عدم ولایت می‌شوند، اگر ضرورت اقدام و تصرف وجود داشته باشد، چون تصرف در این امور خلاف اصل است اختیار تصرف در آن به قدر متیقن یعنی فقیه جامع‌الشرایط محدود می‌شود، لذا فقیه در این گونه امور حداقل ولایت اذنی دارد. بدون شک می‌توان حکومت را نیز از این گونه امور دانست. کما این که این مضمون در روایات شیعه نیز موجود است -لابد للناس من امیر... (نهج‌البلاغه، خطبه ۴۰)- پس اقدام به تشکیل حکومت در جامعه اسلامی بلکه در هر جامعه‌ای امری ناگزیر است. اما از آن جایی که لازمه تشکیل حکومت، تصرف در اموری است که مشمول اصل عدم ولایت می‌شوند؛ پس باید در آن به قدر متیقن یعنی فقیه

جامع‌الشرایط اکتفاء کرد. لذا فقیه جامع‌الشرایط در مسئله حکومت بلکه در همه امور سیاسی حداقل دارای ولایت اذنی است.

این استدلال شبیه به استدلال میرزای نائینی در اثبات ولایت مطلقه است (نائینی، ۱۳۸۲: ۷۴). جالب آن که آیت‌الله خویی با وجود شاگردی میرزای نائینی متوجه شباهت ادله خود با ادله مرحوم نائینی نشده و با وجود ادله یکسان، به نتیجه‌ای نامتناسب با ادله خود می‌رسد.

عدم نقل صحیح آراء قائلین به ولایت مطلقه

ایشان در ابتدای بحث اشاره می‌کند که ادله قائلین به ولایت فقیه محدود به روایات است و ولایت مطلقه فقیه را حاصل برداشت‌های موهوم از روایات می‌داند (خویی، ۱۹۹۶: ۴۲). این در حالی است که در بسیاری از موارد اصل ادله قائلین به ولایت فقیه روایی نبوده بلکه عقلی است. این مطلب در آثار امام خمینی (ره) و آیت‌الله بروجردی که از معاصرین آیت‌الله خویی بوده اند کاملاً مشهود است. امام خمینی (ره) در ابتدای کتاب ولایت فقیه مسئله حکومت را از ضروریات قطعی می‌داند و اشاره می‌کند که نقل روایات در این زمینه تنها برای رفع شبهات و تأیید استدلال عقلی است (امام خمینی، ۱۹۹۸: ۵). آیت‌الله بروجردی نیز در کتاب البدر الزاهر فی صلاه جمعه و المسافر در ذیل مباحث مربوط نماز جمعه مسئله ولایت فقیه را طرح کرده و ضمن اثبات ولایت مطلقه با ادله عقلی اشاره می‌کند که حتی با در نظر نگرفتن روایات نیز می‌توان این مسئله را اثبات کرد و روایات تنها مؤیدی بر استدلال عقلی است. ایشان حتی قول استاد خود میرزای نائینی در اثبات ولایت مطلقه فقیه که در بخش قبلی به آن اشاره شد را نیز کاملاً نادیده گرفته و به آن اشاره نمی‌کند. با در نظر گرفتن این اقوال می‌توان گفت آیت‌الله خویی ادله اصلی قائلین به ولایت مطلقه فقیه را به درستی نقل نکرده است.

آیت‌الله خویی در پاره‌ای از موارد به نقل ادله قائلین به ولایت مطلقه می‌پردازد. همان‌طور که پیش‌تر اشاره شد ایشان در توضیح استدلال قائلین به ولایت مطلقه می‌گویند که ولایت در امور عامه و لزوم وجود ولی عام در جامعه به شکل کبری در میان اهل سنت موجود است، گرچه آنان در تشخیص صغرای این مسئله دچار اشتباه شده و حاکم واقعی جامعه را به درستی تعیین نکرده‌اند. اما این اشتباه به قطعیت کبری ضربه‌ای نمی‌زند و اصل لزوم وجود ولی عام در جامعه ثابت است. درباره صغری نیز زمانی که امر ولایت در عصر غیبت دایر بر فقیه و غیرفقیه باشد؛ اولویت با فقیه است و ولایت به او تعلق دارد. آیت‌الله خویی پس از این تقریر به نقد آن می‌پردازد. از نظر ایشان کبرای این قیاس قابل اثبات نیست؛ زیرا بسیار محتمل است که این قضیه نیز مانند قضایای بسیار دیگر، از بدعت‌های عامه باشد و باید برای اثبات این کبری دلیلی معتبر آورد که از نظر آیت‌الله خویی چنین دلیلی وجود ندارد (خوئی، ۱۹۹۶: ۵۰).

به نظر می‌رسد این مطلب، تقریری ناقص و نادرست از استدلال آیت‌الله بروجردی باشد. آیت‌الله بروجردی استدلال خود در اثبات ولایت مطلقه فقیه این گونه در غالب یک قیاس استثنائی صورت‌بندی می‌کند: لزوم تشکیل حکومت نزد همه مسلمین بلکه نزد همه عقلاً امری ضروری است. پس ناگزیر از تشکیل حکومت

هستیم. حال می‌رسیم به این که تشکیل حکومت در عصر غیبت وظیفه چه کسی است؟ اما فقهای شیعه در طول تاریخ در قبال این پرسش دو دسته شده‌اند: یا این حق را برای فقیه دانسته یا آن را برای هیچ کس ندانسته‌اند. پس حکومت یا حق فقیه است یا حق هیچکس نیست و نمی‌توان قول ثالثی را در نظر گرفت چرا که در حکم احداث قول جدید است. از آن جایی که تشکیل حکومت ضروری است و نمی‌توان از آن سر باز زد پس حق تشکیل حکومت برای فقیه ثابت است. صورت‌بندی دقیق منطقی این قیاس این گونه است: کبری: حکومت یا باید توسط فقیه تشکیل شود یا اصلاً تشکیل نشود. صغری: امکان عدم تشکیل حکومت وجود ندارد. نتیجه: حکومت باید توسط فقیه تشکیل شود (بروجردی، ۱۹۹۶: ۷۹).

آیت‌الله خویی این استدلال را به شکل اشتباهی صورت‌بندی کرده و کبری و صغرای این استدلال را اشتباه نقل می‌کند. چرا که کاملاً واضح است که کبری و صغرای استدلال آیت‌الله بروجردی با آن که آیت‌الله خویی به‌عنوان کبری و صغری نقل کرده‌اند، متفاوت است. حتی اگر بپذیریم که این نقل قول آیت‌الله خویی ارتباطی با استدلال آیت‌الله بروجردی ندارد باز هم استدلال ذکر شده توسط ایشان ناقص است. ایشان کبری این استدلال (ضروری بودن امر حکومت) را از زبان اهل سنت نقل کرده و آن را از بدعت‌های آنان می‌شمرد و این در حالی است که در استدلال قائلین به ولایت مطلقه لزوم تشکیل حکومت از ضروریات عقلی برشمرده شده است و به هیچ‌وجه ارتباطی با اقوال اهل سنت ندارد. حتی اگر استدلال قائلین به ولایت مطلقه را نیز در نظر بگیریم این مطلب در روایات شیعه موجود است (نهج‌البلاغه، خطبه ۴۰).

صغرای این استدلال نیز به درستی نقل نشده است. در نگاه آیت‌الله خویی قائلین به ولایت مطلقه فقیه زمانی که اختیار امر حکومت دائر بر فقیه و غیرفقیه باشد با استناد به علم وجدانی اختیار این امر را از آن فقیه می‌دانند. این در حالی است که طبق استدلال آیت‌الله بروجردی یک اجماع مرکب بین فقهای شیعه وجود دارد که حق تشکیل حکومت یا برای فقیه جامع‌الشرایط است یا برای هیچکس. پس احداث قول ثالث ممکن نیست و از آن جایی که امکان عدم تشکیل حکومت وجود ندارد؛ پس این حق برای فقیه بوده و فقیه در آن ولایت دارد. با این استدلال روشن می‌شود که ثبوت حق تشکیل حکومت برای فقیه مطلقه آن گونه که آیت‌الله خویی می‌گوید از نظر قائلین به ولایت حاصل علم وجدانی نبوده بلکه حاصل یک اجماع مرکب بین فقهای شیعه است (بروجردی، ۱۹۹۶: ۷۹).

اشتباه در نقل و تفسیر آیات و روایات

آیت‌الله خویی برای نقد ادله قائلین به ولایت مطلقه روایات زیادی را نقل کرده و به بررسی دلالت آنها بر مسئله ولایت فقیه می‌پردازد. در نقل این روایات بعضاً اشتباهاتی تأثیرگذار به چشم می‌خورد. برای مثال ایشان یکی از روایات مورد استناد قائلین به ولایت مطلقه را این گونه نقل می‌کند: (والعلماء أئمة الله في حلاله و حرامه). ایشان پس از ذکر روایت به این شکل امین بودن فقها را تنها در فتوا برمی‌شمرد و حتی یک قدم فراتر رفته منظور از علماء را ائمه می‌داند با نگاهی ساده به مجامع روایی شیعه می‌توان فهمید که چنین روایتی وجود ندارد. به نظر می‌رسد حدیث ذکر شده توسط آیت‌الله خویی ترکیبی از دو روایت دیگر

است. یکی از این روایات حدیثی از امام حسین(ع) است: *أَنَّ مَجَارِيَ الْأُمُورِ وَالْأَحْكَامِ عَلَى أَيْدِي الْعُلَمَاءِ بِاللَّهِ الْأُمَمَاءِ عَلَى حَلَالِهِ وَحَرَامِهِ ...*^۱ و یکی دیگر از آنها حدیثی از رسول اکرم(ص) است: *الْفُقُهَاءُ أُمَمَاءُ الرَّسْلِ ...*^۲ با در نظر گرفتن این که در متن روایت دوم به جای واژه العلماء عبارت الفقهاء به کار رفته است؛ اگر منظور آیت‌الله خوئی از این نقل قول، روایت دوم باشد نمی‌توان منظور از آن را تنها ائمه معصومین(ع) دانست. زیرا در متن روایات مورد استناد آیت‌الله خوئی در کافی برای اثبات این که عالم فقط امام معصوم(ع) است فقط درباره لفظ عالم است نه فقیه. اشکال اول ایشان (علماء فقط در فتوا امین هستند) صحیح به نظر نمی‌رسد. چرا که روایت مورد خاصی را برای امانت‌داری فقها تخصیص نمی‌زند بلکه مطلق است و با استناد به اطلاق می‌توان عمومیت امین بودن فقها را از جمله در مسئله حکومت اثبات کرد. حتی اگر بپذیریم که مقدمات حکمت در این روایت فراهم نیست و مولا در این روایت در مقام بیان تمام الموضوع نبوده است باز هم نهایتاً روایت در موارد مورد نظر مجمل است و نمی‌توان به این نتیجه رسید که منظور از امین بودن فقها فقط در فتوا و بیان احکام شرعی است.

بعید به نظر می‌رسد که منظور آیت‌الله خوئی از این نقل قول روایت اول باشد؛ چرا که ایشان در کتاب مصباح‌الفاکهه چند سطر بعد از این نقل، روایات اول را جداگانه نقل کرده و به بررسی دلالت آن می‌پردازد. حتی اگر منظور آیت‌الله خوئی از این نقل قول روایت اول باشد نیز استدلال ایشان صحیح به نظر نمی‌رسد. اشکال اول ایشان به دلیلی که بالا ذکر شد منتفی است. علاوه بر آن در این روایت با توجه به شأن صدور آن نمی‌توان ادعا کرد که مولا در مقام بیان تمام الموضوع نبوده است. این روایت در منا از امام حسین(ع) صادر شده است. طبق قول ابن شعبه حرانی در کتاب تحف العقول امام حسین(ع) قبل از عزیمت از مکه به سوی کوفه، علمای امت را در مجلسی در منا فرا خوانده و با ذکر این که مجاری امور باید در دست علما باشد آنان را به قیام علیه بنی‌امیه دعوت می‌کند. با نظر گرفتن این شرایط، قطعاً منظور معصوم از عبارت (الامور) در روایت مطلق است و می‌توان به اطلاق این روایت تمسک جست. آیت‌الله خوئی اشکال دوم خود (این که منظور از علماء ائمه(ع) هستند) را درباره این روایت نیز مجدداً بیان می‌کند. اما این اشکال با در نظر گرفتن شرایطی که این روایت در آن صادر شده است صحیح به نظر نمی‌رسد، چرا که مخاطب امام(ع) تعدادی از علمای امت بوده و عبارت (مَجَارِيَ الْأُمُورِ وَالْأَحْكَامِ عَلَى أَيْدِي الْعُلَمَاءِ) خطاب به ایشان گفته شده است و به نظر می‌رسد منظور از علما عموم علما باشد.

آیت‌الله خوئی همین اشکال را درباره روایت (العلماء ورثة الانبياء) نیز ذکر می‌کنند اما در این جا نیز به نظر نمی‌رسد منظور از علماء صرفاً ائمه(ع) باشند زیرا این روایت با لسان مختلفی از زبان معصوم تکرار شده است و در برخی موارد به جای واژه علماء واژه فقها به کار رفته است.^۳ آیت‌الله سیستانی نیز در کتاب اجتهاد و تقلید خود بر این مطلب صحه می‌گذارند.

۱. تحف العقول، صفحه ۲۳۷

۲. اصول کافی، جلد ۱، کتاب فضل علم، صفحه ۴۶

۳. من لا يحضره الفقيه، جلد ۴، صفحه ۳۸۴

آیت‌الله خویی در کتاب مصباح‌الفقاهه اشاره می‌کنند که حتی اگر بپذیریم که منظور از علماء در روایت (العلماء ورثه الانبیاء) همه علماء شیعه هستند، باز هم این روایت دلالتی بر ولایت فقیه ندارد؛ زیرا ولایت از اموری نیست که به ارث برسد. این استدلال آیت‌الله خویی نیز صحیح به نظر نمی‌رسد، چرا که وراثت مفهوم عامی است که حتی شامل مناصب نیز می‌شود (همان طور که در جوامع گذشته و برخی جوامع امروزی به ارث رسیدن مناصب رایج است). البته این روایت اشاره صریح به مسئله ولایت فقیه ندارد و به نظر نمی‌رسد که بتوان به استناد به آن، ولایت مطلقه را اثبات کرد اما در مقام نفی ولایت مطلقه هم نیست.

اشتباهات آیت‌الله خویی در نقل روایات به این موارد ختم نمی‌شود. ایشان در نقد ادله کلی ولایت مطلقه مطالبی را این گونه نقل می‌کند که بعضی معاصرین ایشان معتقدند کبرایی که در استدلال قبلی نزد اهل سنت ثابت بود، در نزد شیعه نیز به موجب روایاتی مانند توقیع شرف، ثابت است؛ زیرا در توقیع شرف آمده است که دو نفر از شیعیان برا رفع منازعه میان خود به سلطان یا قاضی طاغوت مراجعه کرده‌اند. این مسئله نشانگر آن است که اصل لزوم وجود ولی عام در جامعه شیعه مفروض است و از آن جایی که ممکن نیست که کسی جز فقیه را برای مقام ولایت در جامعه شیعه در عصر غیبت متصور شویم، پس فقیه در عصر غیبت ولایت عام دارد. آیت‌الله خویی این استدلال را برای اثبات ولایت فقیه تام نمی‌داند و معتقد است در روایت عمر بن حنظله تنها به مسئله رفع مرافعات و منازعات میان شیعیان اشاره شده است و چون سؤال فقط پیرامون رفع منازعه بوده است انتصاب فقیه نیز فقط در این مورد است (خویی، ۱۹۹۶: ۵۰).

آیت‌الله خویی در این نقل قول مشخصاً مقبوله عمر بن حنظله را با توقیع شریف اشتباه گرفته و به جای بررسی توقیع شریف، به بررسی مقبوله عمر بن حنظله می‌پردازد. ایشان قبل از نقل این مطلب در دو جای متفاوت در کتاب مصباح‌الفقاهه هر دو حدیث را جداگانه بررسی کرده و درباره دلالت مقبوله عمر بن حنظله بر ولایت مطلقه اشکالاتی شبیه به آن چه در این جا ذکر کرده‌اند وارد می‌کند (خویی، ۱۹۹۶: ۴۵). البته اشکالات ایشان در هیچ کدام از بخش‌ها وارد به نظر نمی‌رسد چرا که در آخر موفق به توضیح تفاوت دوگانه میان سلطان و قاضی نمی‌شوند. آن چه از صدر روایت به نظر می‌رسد آن است که سؤال کننده هم درباره رجوع به قاضی و هم درباره رجوع با سلطان سؤال کرده است و امام معصوم نیز در پاسخ یک بار فقیه را به‌عنوان حاکم و یک بار به‌عنوان حکم منصوب کرده‌اند. این تناظر در صدر و ذیل روایت شبیه به یک لف و نشر به نظر می‌رسد (قاضی در مقابل حکم و سلطان در مقابل حاکم). همچنین نمی‌توان مراد از سلطان فقط شأن رفع خصومت آن دانست چرا اولاً در اکثر برهه‌های تاریخ شأن حکومت از قضاوت متفاوت بوده است و ثانیاً اگر مراد امام معصوم(ع) از سلطان فقط شأن رفع خصومت بود در آن صورت نیازی به جعل فقیه به‌عنوان حاکم نبوده و تنها جعل وی به‌عنوان حکم کفایت می‌کرد.

نتیجه‌گیری

نتایج حاصل از این پژوهش نشان داد که انتقادات آیت‌الله خویی به ادله قائلین به ولایت مطلقه صحیح نیست. نقل اشتباه متن روایات در بسیاری از موارد از ارزش علمی مطالب ایشان کاسته است. همچنین

تفسیر و برداشت‌های نادرست از روایات نیز در مطالب ایشان کرارا به چشم می‌خورد. حتی در پاره‌ای از موارد ایشان دو روایت را با هم اشتباه گرفته‌اند. ایشان همچنین استدلال‌های عقلی قائلین به روایت مطلقه را نیز به درستی نقل نکرده و استدلال‌های اصلی آنها را نیز به‌طور کلی نادیده گرفته‌اند. البته این نواقص به معنای نفی درجه بالای علمی آیت‌الله خویی خصوصاً در علوم حدیث نیست، بلکه به معنای برداشت نادرست ایشان از ادله قائلین به ولایت فقیه است. در بخش مربوط به اثبات ولایت مقیده هرچند استدلال‌های ایشان صحیح به نظر می‌رسد؛ اما با نتیجه‌گیری ایشان متناسب نیست. زیرا به همین ادله می‌توان ولایت مطلقه را نیز اثبات کرد. به نظر می‌رسد در این بخش اشکالاتی که متوجه اندیشه آیت‌الله خویی است بیش از آن که فقهی باشد مصداقی است. آیت‌الله خویی در مواردی که اصل جاری در آنها عدم ولایت باشد اما تصرف در آنها ضروری باشد، فقیه را دارای ولایت می‌دانند؛ اما عجیب است که ایشان مسئله تشکیل حکومت در جامعه اسلامی را از مصادیق ضرورت تشخیص نمی‌دهند و این در حالی است در متون دینی به ضرورت این مسئله اشاره شده است. البته این به معنای انکار همه اختیارات سیاسی و اجتماعی فقها در عصر غیبت نیست و ایشان برخی از این اختیارات مانند ولایت استقلالی در جهاد ابتدایی را می‌پذیرند.

References

- A group of writers (1993). *Memoirs of Grand Ayatollah Seyyed Abolghasem Khoei*, Tehran: Grand Ayatollah Khoei Charity. (In Persian)
- Akhund Khorasani, Mohammad Kazem (2014). *Kefayat al-Osul*, Qom: Islamic Publishing Institute.
- Arefi, Mohammad ASkram (2007). *Political Thought of Ayatollah Khoei*, Qom: Book Garden. (In Persian)
- Astarabadi, Mohammad Amin (2015). *Civil Benefits*, Qom: Islamic Publishing Institute.
- Boroujerdi, Seyyed Hussein (1996). *Al-Badr Al-Zahir Fi Salah Al-Jumu'ah wa Al-Masafar*, Report and footnote: Montazeri, Ayatollah Hossein Ali Qom: Office for the Preservation and Publication of Ayatollah Montazeri's Works, Third Edition.
- Gholami, Ali; Foroughi, Ali (2019). Analysis of Distorted Evidence in Proving Velayat-e-Faqih from the Perspective of Ayatollah Khoei, *Scientific Journal of Public Law Thoughts*. Vol. 9, No. 16: 51. (In Persian)
- Harani, Ibn Shuba (1984). *the gift of the intellect to the family of the Prophet, peace be upon him*, Qom: Islamic Publishing Institute.
- Izadi, Mehdi; Hassanvand, Amin; Fazli, Azizullah (2011). "Velayat-e-Faqih in the Thought of Akhund Khorasani", *Scientific Journal of Political Science*, Vol. 7, No. 13: 33. (In Persian)

- Javadi Amoli, Abdullah (2004). *Velayat-e-Faqih, Velayat-e-Feghahat and Justice*, Qom: Esra. (In Persian)
- Khomeini, Seyyed Abolghasem (1996). *Mesbah al-Fiqah*, Report: Tawhidi, Mohammad Ali, Qom: Institute for the Revival of Imam Khomeini.
- Khomeini, Seyyed Abolghasem (1997). *The path of salvation in the answer of referendums*, by effort and commentary: Ayatollah Javad Tabrizi. Najaf: Imam Khomeini Institute for the Revival of Works.
- Khomeini, Seyyed Abolghasem (1998). *Al-Taqtih Fi Sharh Arwa Al-Wathqi*, Report: Ali Al-Gharwi Najaf: Institute for the Revival of Imam Khomeini.
- Khomeini, Seyyed Abolghasem (2004). *Al-Tanqih Fi Sharh Al-Makasib*, Najaf: Imam Khomeini Institute for the Revival of Works.
- Khomeini, Seyyed Abolghasem (2008). *Mahnaj Al-Saleheen*, Qom: Institute for the Revival of Imam Khomeini.
- Khomeini (Imam), Ruhollah (1999). *Velayat-e Faqih (Islamic government)*, Tehran: Ascension. (In Persian)
- Klini, Mohammad Ibn Ya'qub (1986). *Al-Osul Min Al-Kafi*, Report and Margin: Ghaffari, Ali Akbar, Tehran: Islamic Library, eighth edition.
- Mohaghegh Karki, Ali Ibn Hussein (1989). *Treatises*, Qom: Public Library of Grand Ayatollah Marashi Najafi.
- Motahari, Morteza (1998). *Provinces and Provinces*, Qom: Sadra. (In Persian)
- Naeini, Mohammad Hussein (2003). *The Punishment of Knowledge and the Purification of the Nation*, Tehran: Book Garden.
- Najafi, Mohammad Hassan (1998). *The Jewel of Theology in the Explanation of Islamic Laws*, Beirut: Dar Al-Haya Al-Tarath Al-Arabi.
- Naraghi, Ahmad (1996). *Awaid Al-Ayam*, Qom: Islamic Propaganda Office of the Seminary of Qom.
- Tahana Nazif, Hadi; Qelichpour, Sajjad; Paknejad, Aminullah (2019). “Velayat-e-Faqih in the Thought of Ayatollah Mahdavi Kani”, Scientific Journal of Political Science. Vol. 15, No. 30: 465. (In Persian)